

کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۱۰).

فی أَنَّ الحُكْمَ السَّلْبِيَّ لَا يَنْفَكُ عَنِ نَحْوِ مِنْ وَجُودِ طَرَفِيهِ.^۱

مرحوم آخوند در این بحث راجع به کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات و تحقق موضوع در ذهن [صحبت می کنند] و بحثشان را روی این مسئله قرار می دهند. چون در بحث گذشته صحبت در این بود که در قضایای سلبیه حمل وجود ندارد بلکه سلب حمل وجود دارد پس سلب ربط هست نه اینکه اثبات سلب برای موضوع است. با تفصیلی که در آنجا عرض شد و تقسیمی که ایشان بر اثبات سلب حکم و حمل سلب کردند یا اینکه سلب حمل در قضایای موجبه سالبة المحمول یا سالبة سالبة المحمول یا سالبة الموضوع، ایشان در این بحث می خواهند بفرمایند که در قضیه ما چه سالبه باشد چه موجبه باشد نیازی به وجود موضوع در همه آنها

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۰.

هست.

لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ که در قضیه موجب قبول داریم که باید موضوع وجود داشته باشد اما در قضیه سالبه که شما خودتان گفتید: سلب حمل است پس چطور در اینجا ما نیاز به وجود موضوع داریم؟! در واقع ما در قضیه سالبه بین محمول و موضوع را منقطع می‌کنیم و دیگر کاری به موضوع نداریم. ایشان می‌فرمایند که منظور ما در اینجا این است که یک وجودمائی و یک نحوه وجودی در قضیه سالبه ما لازم است. حالا آن وجودش چه وجود خارجی باشد چه وجود ذهنی باشد تفاوتی در این مسئله ندارد. یعنی ما در قضیه موجبه وقتی می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ** طبعاً باید این زید در خارج وجود داشته باشد اگر قضیه بخواید صادق باشد و قیام هم باید در خارج وجود عینی داشته باشد ولی در قضیه **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ** آن عدم قیام را حمل بر زید می‌کنیم.

این حمل عدم قیام بر زید و سلب قیام از زید در قضیه سالبه ما به دو نحوه ممکن است تحقق پیدا کند؛ یکی اینکه موضوع در خارج هست ولی قیام نیست، خب در اینجا قضیه به عنوان سالبه المحمول

می‌شود. دوم اینکه موضوع در خارج نیست طبعاً به تبع او قیام هم نیست. خیلی وقت‌ها اتفاق می‌افتد که ما در قضیه‌ی سالبه نظر بر عدم موضوع داریم. صحبت در این است که زید این کار را انجام داده است. من می‌گویم که زید نیست تا اینکه این کار را انجام داده یا نداده. اصلاً زیدی وجود ندارد **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ** زیدی که قائم است، نیست حالا **سِوَاءَ كَانْ قَائِمًا أَوْ سِوَاءَ كَانْ قَاعِدًا** اصلاً زیدی نیست تا اینکه بخواهد قائم یا قاعد یا جالس باشد. سالبه در اینجا به عنوان سالبه به انتفاء موضوع هست یعنی در اینجا نظر روی ارتباط بین محمول و موضوع به عنوان **أَنَّ الْمَوْضُوعَ مُنْتَفٍ فِي الْخَارِجِ** رفته است و با این عنوان الآن راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم. چون موضوع در خارج منتفی است ما محمول را از او سلب می‌کنیم یعنی مثلاً گاهی اوقات برای تأکید یا برای دواعی دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای گفته می‌شود. نه اینکه موضوع در خارج هست اما محمول بر او حمل نمی‌شود، قصد ما این نیست.

من باب مثال می‌گوییم که عنقا در خارج اصلاً

نیست تا اینکه نیازی به آشیانه یا لانه داشته باشد. شریک‌الباری ممتنع است تا اینکه حالا در تقسیم صفات باری تعالی نسبت به شریک‌الباری صحبت بشود که صفات قهریه برای شریک‌الباری است و صفات جمالیه برای پروردگار است مثل همان‌هایی که قائل به یزدان و اهرمن هستند. آنهایی که قائل به همان ثنویت هستند، در تقسیم صفات به صفات جلالیه و جمالیه، یزدان و اهرمن را متصف به صفات جمالیه و جلالیه می‌کنند. ما می‌گوییم که اصلاً شریک‌الباری برای باری ممتنع است حالا کاری به صفات جمالیه و جلالیه نداریم. کاری به صفات قهریه و لطف و رحیمیه پروردگار نداریم بلکه اصل شریک‌الباری ممتنع است فَکَیْفَ به اینکه حالا بخواهد صفات بین جمال و جلال تقسیم بشود همان‌طور که قائل به یزدان و اهرمن هستند.

پس می‌بینید دواعی مختلف موجب عقد قضایای مختلف سالبة الموضوع یا سالبة المحمول یا سالبة الطرفين هست. اما اینکه شما می‌بینید مرحوم آخوند می‌گویند که قضیه سالبه اعم از قضیه موجهه است به‌عنوان اینکه در قضیه موجهه وجود خارجی

موضوع شرط است ولی در قضیه سالبه وجود خارجی موضوع شرط نیست این بنا بر آن تفصیلی که قوم کردند ایشان می‌فرمایند که این تفصیل اشتباه است زیرا ما در قضایای موجه هم می‌بینیم که وجود خارجی شرط نیست مثل **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ**.
خب **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ** قضیه موجه است ولیکن موضوع در خارج متفی است یا **الْمُتَنَاقِضِينَ لَا يَتَحَقَّقَانِ، الْمُتَنَاقِضِينَ مُمْتَنِعَانِ** این هم یک قضیه موجه است ولی متناقضین در خارج معدوم هستند یا فرض کنید **الْعَدَمُ الْمَطْلُوقُ عَدَمٌ** این هم الآن قضیه موجه است در حالی که وجود موضوع در خارج متفی است.

بنابراین چه فرقی بین قضایای سالبه با قضایای موجه شد؟ در قضایای موجه هم بر دو قسم است: یا قضایایی که وجود موضوع در خارج محقق است مانند **زَيْدٌ قَائِمٌ** یا مثلاً باری تعالی کذا، واجب الوجود **رَازِقٌ، خَالِقٌ، صَانِعٌ، عَالَمٌ و قَدِيرٌ** در اینجا وجود موضوع در خارج محقق است یا قضایای موجه‌ای داریم که وجودش در خارج محقق نیست مانند

شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ این هم موجب است و از آن طرف قضایای سالبه‌ای داریم که وجود موضوع در خارج محقق است مثل **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ** زید هست و قائم نیست یا قضایایی داریم اصلاً وجود او هم در خارج نیست مانند **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ** اصلاً وجود موضوع در اینجا شرط نیست.

فرق قضیه سالبه به انتفاء موضوع با قضیه موجب

لذا مرحوم آخوند در اینجا به یک نکته دقیقی اشاره می‌کند که آن نکته قابل اهمیت است و انصافاً نکته ارزشمندی هست که در اینجا مطرح می‌کند. ایشان می‌فرمایند که یک وقتی در قضیه سالبه به انتفاء موضوع، عنوان قضیه در آن لحاظ شده است - انتفاء موضوع - یعنی به وصف **أَنَّهُ مُنْتَفٍ فِي الْخَارِجِ** ما این محمول را حمل می‌کنیم اما این مسئله در قضیه موجب نیست. در قضیه موجب به وصف **أَنَّهُ مُمْتَنِعٌ فِي الْخَارِجِ** ما نمی‌آییم آن محمول را بر موضوع حمل کنیم. وقتی که می‌گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعُ الْوُجُودِ** آیا وقتی که شما شریک‌الباری را در ذهن تصور می‌کنید به وصف **أَنَّهُ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ** تصور می‌کنید؟! بنابراین چرا می‌گویید که

مُمتنعُ الوجود؟! پس شما شریک‌الباری را بدون
 لحاظ تحقق و عدم تحقق در ذهن تصور می‌کنید،
 بعد آن وقت ذهن وقتی شریک‌الباری و خصوصیات
 و لوازش را تصور کند حکم به امتناع برای
 شریک‌الباری می‌کند نه اینکه از اول لحاظ امتناع
 خارجی برای شریک‌الباری متصور می‌شود اگر
 لحاظ بشود پس دیگر محمول آوردن ندارد و نیازی
 به محمول نداریم. از اول خود موضوع به لحاظ و به
 حیثیت عدمیه فرض شده پس در اینجا دیگر محمول
 نمی‌خواهیم ولی در قضایای سالبه به انتفاء موضوع،
 ما در بعضی از این قضایا موضوع را به عنوان **أَنَّهُ**
مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ برای او محمول می‌آوریم مثل
الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ وقتی می‌گوییم:
الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ معنایش این هست که
 آنچه که در خارج معدوم است **لَا يُخْبِرُ عَنْهُ** از آن
 خبر داده نمی‌شود. **الْمُتَنَاقِضَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ وَ لَا**
يَرْتَفِعَانِ یعنی متناقضین که در خارج ممتنع است
 احکامش این هست که **لَا يَجْتَمِعَانِ وَ لَا يَرْتَفِعَانِ**.
لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ در آنجا زیدی که در خارج نیست

طبعاً قائم هم نیست، جالس هم نیست، قائد هم نیست و نائم هم نیست.

شرطیت لحاظ عدم وجود خارجی موضوع، در قضیه سالبه به انتفاء موضوع

پس در قضیه سالبه به انتفاء موضوع لحاظ عدم وجود خارجی موضوع، شرط است ولی در مورد [قضیه] موجهه یک هم چنین مطلبی وجود ندارد. ولی با تمام این اوصاف وقتی که می‌خواهیم قضیه‌ای را در ذهن تشکیل بدهیم باید این قضیه یک وجودمائی از موضوع داشته باشد. ما نمی‌گوییم که وجود خارجی، همین شریک‌الباری که می‌گویید: **ممتنع**، بالأخره شما این شریک‌الباری را در ذهن آوردید و یک تصویری برای شریک‌الباری کردید و همین تصور کفایت می‌کند از اینکه شما به این موضوع قضیه حملیه یک وجودمائی بدهید و این وجودمائی فرقی نمی‌کند چه در قضیه سالبه باشد یا در قضیه موجهه باشد فرقی این است که در قضیه سالبه به انتفاء موضوع در آنجا لحاظ عدم خارجی می‌شود اما در قضیه موجهه با اینکه موضوعش در خارج نیست مثل شریک‌الباری ولی لحاظ عدم خارجی نمی‌شود فرقی‌شان فقط همین است.

فصل (۱۰).

فی أن الحکم السلبی لا ینفک عن نحو من وجود طرفیه.^۱

حکم سلبی منفک از یک نحوّمائی از وجود

طرفین نیست.

تلمیذ: شما نقیضین را چطور تصور می‌کنید؟ مفهوم اینکه می‌گویید که نقیضین وجودّمائی دارد باز هر طرفش را که تصور کنیم طرف دیگر را در واقع نمی‌گذارد تصور بشود پس وجودّمّا چطوری شکل می‌گیرد؟ مفهومش همان مفهوم عدمی که در خارج....

استاد: قیام و عدم قیام؛ همین که می‌گویید که قیام

و عدم قیام در خارج جمع نمی‌شود، چطور شما قیام

و عدم قیام را تصور کردید؟ بالأخره در ذهن آوردید.

تلمیذ: در آن واحد نمی‌آید چون وقتی که قیام را می‌گوییم، عدم قیام باز مفهومش می‌شود در واقع اینکه آن قیامی که باز نیست آن قیام را باز من می‌آیم در واقع ادراک می‌کنم و به آن وجود می‌دهم.

استاد: آمدید اول قیام و بعد نقیضش را تصور

کردید؛ عدم قیام را تصور کردید بعد هردو را [تصور

کردید]. اگر هر کدام از اینها را جدا جدا بخواهید

تصور بکنید آیا می‌توانید بگویید که **لا یجتمعان**؟

یا اینکه نه، باید هردو را باهم تصور کنید تا بگویید:

لا یجتمعان. وقتی هردو را باهم در ذهنتان می‌آورید

می‌گویید که نه، این نمی‌شود در خارج باشد. اما اگر

اول قیام را تصور کنید و بعد عدم قیام را تصور بکنید

پس دیگر چطور می‌توانید **لا یجتمعان** را تصور

کنید؟ شما ذهنتان در دو لحظه دو چیز را تصور کرد

۱. همان.

و دو شخصیت و دو تصور جدای از هم پیدا کرد پس
چطور حکم به محمول برای هردو در آن واحد
می‌دهید؟ به خاطر این است که هردو را در آن واحد
در ذهن تصور کردید گرچه در خارج نیست ولی در
ذهنتان که هست.

*تلمیذ: شاید به لحاظ آن مفهوم نبود خارجی‌اش ما این مفهوم را ادراک کردیم که در
خارج نیست.*

استاد: در خارج که نقیضیان نداریم آنچه که در
خارج هست یا قیام است یا عدم قیام است. الآن در
خارج یا یوم هست یا عدم یوم هست حالا لیل است
البته لیل و یوم متضاد هستند حالا عدم یوم فرض
کنید، اما در مورد نهار و عدم نهار، شما چطور
می‌توانید این نهار و عدم نهار را در ذهن خودتان
تصور کنید؟! اگر نتوانید در آن واحد هردو را تصور
کنید چطور محمول برای این می‌آورید و می‌گویید
که **لا یجتمعان؟! شما دو چیز را جدا جدا تصور**
کردید و آوردید مثل اینکه اینها اصلاً ارتباطی باهم
ندارند. چطور اینکه الآن این لیوان با این ظرف آب
هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند. فرض کنید شما
دیروز یک ظرف آبی را تصور کردید و یک لیوان هم
فردا تصور می‌کنید، اینها ارتباطی باهم ندارند ولی

یک مرتبه آن تصویری که دیروز کردید و آن تصویری که فردا می‌کنید، - الآن نه الآن تصور نکرده‌اید فایده ندارد - وقتی فردا آمد و آن تصور بعدی پیدا شد آن وقت تصور قبلی را با تصور بعدی ضمیمه می‌کنید و می‌گویید که آن لیوان برای این ظرف آب است ها! پس هردو را باهم تصور کردید. حالا که تصور کردید محمول می‌آورید. در متناقضین هم مسئله همین‌طور است. اول دو چیز مجزا تصور می‌کنید بعد یک دفعه می‌گویید که **لا یَجْتَمَعَانِ**. اینکه می‌گویید: **لا یَجْتَمَعَانِ** دلیل بر این است که هردو باهم تصور شده است. اگر تصور نمی‌شد چطور حکم به محمول برای این کردید؟!

إِنَّ مَحْمُولَ الْعُقُودِ الْحَمَلِيَّةِ سِوَاءَ كَانَتْ مُوجِبَةً أَوْ سَالِبَةً قَدْ يَكُونُ ثُبُوتِيًّا وَ قَدْ يَكُونُ غَدْمِيًّا فِي الْخَارِجِ وَ أَمَّا فِي الذَّهْنِ فَلَا بُدَّ وَ أَنْ يَكُونَ حَاضِرًا مَوْجُودًا لِاسْتِحَالَةِ الْحُكْمِ بِمَا لَا يَكُونُ حَاضِرًا عِنْدَ النَّفْسِ^۱.

محمول عقود حملیه چه در قضایای موجبیه یا در قضایای سالبه گاهی اوقات ثبوتی است یا در خارج معدوم است. این مربوط به خارج است اما در ذهن چطور است؟ این محمول باید در ذهن حاضر و موجود باشد چون محال است که شما به یک خبر و

۱. همان.

محمولی حکم کنید که او در نفس حاضر نیست. نفس که نمی‌آید یک امر عدمی را حمل کند بلکه نفس می‌آید امر وجودی را بر موضوع حمل می‌کند، نه امر وجودی که در خارج هست بلکه امری که در خودش هست. چیزی که نفس هنوز تصورش را نکرده چطور او را حمل می‌کند؟ نفس هنوز تصور نکرده است! شما الآن [چیزی را] تصور نکردید می‌توانید چیزی را حمل کنید؟ شاید بتوانید!! ذهن و قّاد حکیم شاید خرق این عادت بکند!!

و أمّا موضوعها سواءً كانت موجبةً أو سالبةً فلا بُدُّ و أن يَكُونَ لَهُ وجودٌ في النَّفسِ لِإِسْتِحَالَةِ الحُكْمِ عَلَى ما لا يَكُونُ كَذَلِكَ و أمّا في الخارجِ فَكَذَلِكَ إذا كانَ الحُكْمُ بِالإيجابِ بِحَسَبِ ظَرْفِ الخارجِ.

اما موضوع این قضایای حملیه چه در قضایای موجبیه یا سالبیه باید وجودی در نفس داشته باشد چون حکم محال است بر چیزی که در نفس وجود نداشته باشد. چیزی که در نفس وجود ندارد طبعاً انسان نمی‌تواند برای او محمول هم بیاورد و اما در خارج به همین کیفیت هست. در صورتی که قضایای ما ناظر به خارج است و حکم به ایجاب ما در قضیه ناظر به آن قضیه خارجی است.

لِإِسْتِدْعَاءِ الحُكْمِ بِحَسَبِ أَيِّ ظَرْفٍ وجودَ الموضوعِ فيه لِأَنَّ ثبوتَ شَيْءٍ لِشَيْءٍ في أَيِّ موطنٍ كانَ يَتَفَرَّغُ عَلَى ثبوتِهِ في نَفْسِهِ اللهمَّ إِلَّا إذا كانَ المَحْمُولُ في مَعْنَى السَّلْبِ المُطْلَقِ نحوَ زَيْدٍ مَعْدُومٍ في الخارجِ أو شريكِ الباري مُمتنعاً فَإِنَّهُ و إنْ نُسِبَ إِلَى الخارجِ لِكِنَّةِ نَفْسِ السَّلْبِ عَنِ الخارجِ فَكَأَنَّهُ قِيلَ زَيْدٌ المُتَصَوَّرُ في الذِّهنِ لَيْسَ في الخارجِ.

چون حکم به حسب هر ظرفی وجود موضوع را

در آن ظرف استدعاء می‌کند. ثبوت شیء برای شیء در هر موطنی چه موطن خارج چه موطن نفس متفرع بر ثبوت آن موضوع است مگر اینکه محمول ما در معنای سلب مطلق باشد مانند **زیدٌ معدومٌ فی الخارج** که در اینجا زید وجود خارجی ندارد یا **شَرِیکُ الباری مُمتنعٌ** باینکه قضایا قضایای موجه است اما در عین حال موضوعشان وجود خارجی ندارد بلکه فقط وجود ذهنی دارد. اگرچه نسبت به خارج داده شده ولی نفس سلب از خارج است [کأنّ گفته می‌شود که زیدی که متصور است] این جناب زید در خارج نیست.

و إذا كانَ الحكمُ بالسلبِ فی الخارجِ فَلَا یقتضی نفسُ الحكمِ وجودَ الموضوعِ فیهِ لِحَوازِ سلبِ المَعدومِ و السلبِ عنِ المَعدومِ.^۱

وقتی ما حکم به سلب در خارج می‌کنیم و می‌گوییم که در خارج چیزی نیست پس نفس حکم اقتضای وجود موضوع را در خارج نمی‌کند چون این قضیه حمله‌ای است در اینجا سلب ناظر به خارج هست و ما در اینجا می‌گوییم که در خارج موضوع وجود ندارد. بنابراین خود حکم اقتضای وجود را

۱. همان، ص ۳۷۱.

نمی‌کند چون شما هم می‌توانید معدوم را از یک موضوعی سلب کنید همین‌طور می‌توانید از یک امر معدومی سلب کنید؛ هم می‌توانید موضوع باشد و آن قیام را از او سلب کنید؛ قیامی که در خارج نیست و هم می‌توانید موضوعی را که نیست یا شریک‌الباری را که نیست شما چیزی را از او سلب کنید؛ وجود را از او سلب کنید؛ وجودی که در خارج نیست.

هذا بحسب خصوص طبیعة السلب بما هو سلب لا بما هو حکم من الأحکام الواقعة عن النفس الإنسانية.

این به حسب خصوص طبیعت سلب است از نظر سلب بودن، طبیعت سلب این مطلب را اقتضاء می‌کند. نه از نظر اینکه این سلب حکمی است از احکامی که از نفس انسان واقع می‌شود چون این حکم از آن جایی که این سلب ناظر به خارج است عدم بر او حاکم است. از آن جایی که این سلب حکم و فعلی از افعال نفس است خود این سلب **نحوً من الوجود** بالأخره نفس آمده و این سلب را در این قضیه ایجاد کرده است. بنابراین اگر سلب ما ناظر به خارج باشد معنایش معنای عدم است و اگر این سلب را به لحاظ تحققش در نفس و فعلی از افعال نفس و حکمی از احکام نفس ما بخواهیم لحاظ

بکنیم این قضیه سالبه ما خودش رایحه‌ای از وجود هم دارد.

فَقَوْلُهُمْ إِنَّ مَوْضُوعَ السَّالِبَةِ أَعْمٌ مِنْ مَوْضُوعِ الْمَوْجِبَةِ الْمَعْدُولَةِ أَوْ السَّالِبَةِ الْمَحْمُولِ لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنَّ مَوْضُوعَ السَّالِبَةِ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَعْدُومًا فِي الْخَارِجِ دُونَ مَوْضُوعِ الْمَوْجِبَةِ إِذْ مَوْضُوعُ الْمَوْجِبَةِ أَيْضًا قَدْ يَكُونُ مَعْدُومًا فِي الْخَارِجِ كَقَوْلِنَا شَرِيكَ الْبَارِي مَمْتَنٌّ وَاجْتِمَاعُ النَّقِیْضِیْنَ مَحَالٌّ وَ لَا أَنَّ مَوْضُوعَ الْمَوْجِبَةِ یَجِبُ أَنْ یَتَحَقَّقَ أَوْ یَتَمَثَّلَ فِی وُجُودٍ أَوْ ذَهَنِ دُونَ مَوْضُوعِ السَّالِبَةِ إِذْ مَوْضُوعُ السَّالِبَةِ أَيْضًا كَذَلِكَ.

اینکه بعضی‌ها آقایان می‌فرمایند که موضوع

سالبه اعم از موضوع موجبه معدوله یا سالبه

المحمول است چون در موضوع موجبه معدوله

وجود موضوع شرط است ولی در موضوع سالبه

وجود موضوع شرط نیست معنایش این نیست که

موضوع سالبه جایز است که در خارج معدوم باشد

ولی موضوع موجبه معدوله المحمول حتماً باید در

خارج باشد چطور اینکه می‌گوییم: **زیدٌ لا قائمٌ**. زیرا

موضوع موجبه [همین‌طور در خارج معدوم است

مثل **شریک الباری ممتنعٌ و اجتماع النقیضین**

محالٌ] باینکه شریک الباری موجبه است ولی

موضوعش در خارج نیست، و همین‌طور به این معنا

نیست که موضوع موجبه حتماً باید در خارج باشد

یا اینکه در وجود یا در ذهن تمثل پیدا کند.

نحوی از وجود داشتن قضیه، به صرف تصور موضوعش در ذهن

دونَ موضوعِ السَّالِبَةِ.... نه موضوع سالبه، زیرا

به محض اینکه ذهن یک قضیهٔ سالبه را مجسم کرد
به این موضوع وجود داد ولو اینکه سالبه است ولی
بالآخره تصور کرد و تصور هم **نحوً مِنَ الوجود**. به
این معنا نیست زیرا موضوع سالبه هم نحوی از
وجود دارد یا وجود خارجی دارد یا وجود ذهنی
دارد.

بَلْ بِمَعْنَى أَنَّ السَّلْبَ يَصْحُحُ عَنِ الْمَوْضُوعِ الْغَيْرِ الثَّابِتِ بِمَا هُوَ غَيْرُ ثَابِتٍ أَصْلًا عَلَى
أَنَّ لِلْعَقْلِ أَنْ يَعْتَبِرَ هَذَا الْاِعْتِبَارَ فِي السَّلْبِ وَيَأْخُذَ مَوْضُوعَ السَّلْبِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ

بلکه اینکه می‌فرمایند: موضوع سالبه اعم است،
معنایش این است اصلاً سلب از موضوعی که ثابت
نیست صحیح است از جهت اینکه غیر ثابت است
ولی در موجه این نیست حتی در شریک‌الباری وقتی
که ما تصور شریک‌الباری را می‌کنیم صرف‌نظر از
عدم او، ما تصور می‌کنیم. شریک‌الباری را تصور
می‌کنیم بعد می‌گوییم: خب این شریک‌الباری
می‌شود باشد یا نه؟! نه اینکه از اول بنا را ببریم بر نبود
شریک‌الباری! اما در قضیهٔ سالبه به انتفاء موضوع
یک هم‌چنین کاری را می‌کنیم و از اول بنا را می‌بریم
و می‌گوییم: **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ فِي
الْخَارِجِ أَصْلًا** زیدی در خارج نیست تا اینکه قائم
باشد. ما از اول بحث را روی زیدی که معدوم است

می‌بریم و فرض را در آنجا می‌کنیم که اصلاً زید در خارج نیست.

یا **المعدوم المطلق لا يُخبر عنه** از اول فرض را بردیم روی امری که در خارج نیست خودمان داریم می‌گوییم: **المعدوم المطلق**. شما که می‌گویید:

المعدوم المطلق آیا فرض وجود خارجی کردید؟! خودتان از اول فرض عدم کردید آنوقت با فرض عدم **لا يُخبر عنه** را محمول قرار می‌دهید. معنایش

این است؛ یعنی در قضیه سالبه به انتفاء موضوع ما در آنجا حیثیت عدم خارج را از اول لحاظ کردیم ولی در موجه این‌طور نیست. ما از اول حتی در شریک‌الباری حیثیت را لحاظ نمی‌کنیم؛ حیثیت عدم را در آن لحاظ نمی‌کنیم. این فقط فرق بین اینهاست.

يَصِحُّ عَنِ الْمَوْضُوعِ... سلب از موضوعی که ثابت نیست بما هو غير ثابتٍ یعنی از لحاظ عدم ثباتش ما این حکم را بر او می‌کنیم بر این مبنا که عقل می‌تواند این اعتبار را در سلب بگیرد و او را در خارج منتفی بداند و موضوع سالبه را بر این وجه قرار بدهد که در خارج وجود ندارد.

تلمیذ: از اول که به عدم حکم می‌کنیم که **المعدوم المطلق لا يُخبر عنه**، این با آن مطلب و **أما في الذهن فلا بُدَّ و أن يكون حاضراً موجوداً** تسلسل پیش نمی‌آید؟!!

استاد: خوب این در ذهن هست و در ذهن حاضر هست. همین که ذهن می خواهد یک قضیه بگوید بالأخره موضوع و محمول را تصور کرده است و الا بدون تصور می خواهد چه بگوید؟! ولی صحبت در این است که این ذهن که از الآن می خواهد این موضوع را بگوید این موضوع را به چه لحاظی تصور می کند؟! به لحاظ وجود خارجی یا به لحاظ عدم وجود خارجی؟! به لحاظ عدم. پس در عین اینکه وجود نفسی دارد ولی لحاظ، لحاظ عدم است.

بِخِلَافِ الْإِجَابِ وَالْمَوْجِبَةِ فَإِنَّ الْإِجَابَ وَإِنْ صَحَّ عَلَى الْمَوْضُوعِ الْغَيْرِ الثَّابِتِ.

[به خلاف ایجاب و] قضیه موجبیه اگرچه ایجاب صحیح است بر موضوعی که در خارج نیست؛ شما گرچه می گوید: **شَرِيكُ الْبَارِي مَمْتَنَعٌ** ولی امتناع را به لحاظ شریک الباری معدوم نمی کنید امتناع را به لحاظ ماهیت شریک الباری می آوریم یعنی شریک الباری ماهیتش به یک نحوی است وقتی که یک شخص تصور بکند امتناع را بر او حمل می کند اما نه اینکه از اول شریک الباری به وصف **أَنَّهُ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ هُوَ مَمْتَنَعٌ**، نه یک هم چنین حرفی نمی زنیم.

لَكِنْ لَا يَصِحُّ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ هُوَ غَيْرُ ثَابِتٍ بَلْ مِنْ حَيْثُ لَهُ ثُبُوتٌ مَا لِأَنَّ الْإِجَابَ يَقْتَضِي وُجُودَ شَيْءٍ حَتَّى يَوْجَدَ لَهُ شَيْءٌ آخَرَ.

لکن صحیح نیست که در ایجاب این حمل بشود
بر موضوع از حیث اینکه این در خارج نیست بلکه
از حیثی که ثبوت مائی در ذهن دارد. چون ایجاب
وجود شیئی را اقتضاء می کند تا اینکه بر شیء دیگری
که محمول باشد حمل بشود و تا زمانی که این
موضوع در ذهن محقق نشود ما برای او محمول
نمی توانیم بیاوریم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد